

Analysis of Entities and Substances Metaphors for 'Love' in Mowlana's Sonnets

Hasan Tofighi*
Mehyar Alavi Moghaddam**
Ali Tasnimi***
Ebrahim Estaji****

Abstract

According to cognitive approach of language, human experience of entities and substances prepares experiential basis for cognition of abstract concepts. Using the conceptual metaphor theory, this study focuses on cases in which Mowlana conveys tangible areas of the entities and substances on the abstract domain of 'love' in his sonnets. The results of the research show that four mega metaphors of 'God is king', 'Love is force', 'Theosophy is food', and 'Theosophy is light' dominate the text and organize micro metaphors on its environment. These micro metaphors, based on existing correspondences, has conceptualized some of the most important functions of love such as: mortality, survival, attraction, submission, expansion, manifestation, meditation, and unity of existence. The study of these metaphors from the point of view of source realms reflects the power of their visualization. They also show the complexity of the concept of love in terms of the principles of 'highlighting' and 'hiding'. Also, the comparison of the frequency of metaphors and their cognitive functions reveals three types of metaphors: multi-function with high frequency, single-function with high frequency, and single-function with low frequency. The first type of metaphors, because of its extensive field of reference, has a special ability to conceptualize different aspects of love. But, the metaphors of the second type and some of the third type metaphors can emphasize specific function. Also, the comparison of the positive and negative functions of love, Mowlana introduces love as a positive, sweet, and pleasant experience that living without it is impossible; however, it necessitates the destruction of apparent existence.

Keywords

Conceptual Metaphor, Entity and Substance Metaphors, Micro and Mega Metaphors, Love, Mowlana's Sonnet.

* PhD Candidate of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University.

** Associate Professor of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University (Corresponding Author).

*** Assistant Professor of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University.

**** Assistant Professor of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University.

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

سال دوازدهم، شماره سوم، پیاپی ۳۸، پاییز ۱۳۹۷ صص ۹۸-۷۳

تحلیل استعاره‌های هستومند و مادهٔ مربوط به «عشق» در غزلیات شمس

حسن توفیقی* - مهیار علوی مقدم** - علی تسنیمی*** - ابراهیم استاجی****

چکیده

برپایهٔ رویکرد شناختی زبان، تجربهٔ انسان از هستومندها (هست + پسوند دارندگی اومند) و ماده، بنیانی تجربی برای ادراک مفاهیم انتزاعی پدید می‌آورد. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریهٔ استعارهٔ مفهومی به شواهدی می‌پردازد که مولانا در غزلیات خود، حوزه‌های ملموس هستومند و ماده را بر حوزهٔ انتزاعی عشق فرافکنی کرده است. نتایج پژوهش بیان‌کنندهٔ سیطرهٔ چهار کلان‌استعارهٔ «خداوند سلطان است»، «عشق نیروست»، «معرفت خوراک است» و «معرفت نور است» بر متن و سامان‌یافتگی گستره‌ای از خرده‌استعاره‌های هستومند و ماده بر محور این کلان‌استعاره‌هاست. این خرده‌استعاره‌ها برپایهٔ تناظرهای موجود، شماری از مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با عشق - مانند فنا، بقا، جذب، تسلیم، بسط، تجلی، وصال - را مفهوم‌سازی می‌کند. بررسی این استعاره‌ها از نظر قلمروهای منبع، بیانگر قدرت تجسم‌بخشی آنهاست و از نظر تنوع و اصل «برجسته‌سازی - حاشیه‌رانی»، پیچیدگی مفهوم عشق را نشان می‌دهد. همچنین مقایسهٔ بسامد استعاره‌ها و کارکردهای شناختی آنها بیانگر سه گونهٔ استعاره است: استعارهٔ چندکارکردی با بسامد بالا، تک‌کارکردی با بسامد بالا، تک‌کارکردی با بسامد کم. استعاره‌های گونهٔ نخست به سبب داشتن میدان تناظری گسترده، توانش ویژه‌ای در مفهوم‌سازی جنبه‌های گوناگون عشق دارد؛ ولی استعاره‌های گونهٔ دوم و برخی از استعاره‌های گونهٔ سوم می‌تواند بر کارکرد خاصی تأکید کند. همچنین مقایسهٔ کارکردهای مثبت و منفی عشق در استعاره‌ها، عشق را نزد مولانا تجربه‌ای مثبت، شیرین، خوشایند و مستانه معرفی می‌کند که هرچند فناکردن هستی ظاهری لازمهٔ آن است، زیستن بدون آن ممکن نیست.

واژه‌های کلیدی

استعارهٔ مفهومی؛ استعارهٔ هستومند و ماده؛ خرده‌استعاره و کلان‌استعاره؛ عشق؛ غزل مولانا

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری tofighi1160@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری (نویسنده مسئول) m.alavi2007@yahoo.com

m.alavi.m@hsu.ac.ir

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری a.tasnimi@hsu.ac.ir

**** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری ebrahimestaji@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۱۳۹۸/۴/۱۶

تاریخ وصول ۱۳۹۶/۱۰/۹

۱- مقدمه

زبان‌شناسی شناختی تجسّم و تجربیات انسان را پایه‌های ادراک می‌داند و برای استعاره نقشی شناختی در نظر می‌گیرد. برپایه نظریه استعاره مفهومی، استعاره عنصری بنیادین در مقوله‌بندی ما از جهان خارج و فرایند اندیشیدن است. درحقیقت انسان با بهره‌گیری از استعاره‌های موجود در زبان، امور انتزاعی را حسّی‌تر و درک‌پذیر می‌کند؛ بنابراین «جوهر و اساس استعاره، درک‌کردن و تجربه‌کردن چیزی براساس چیزی دیگر است» (Lakoff & Johnson, 2003: 5)؛ بدین ترتیب انسان با درک قلمروهای تجربی می‌تواند از کیفیات حاکم بر آنها برای اندیشیدن درباره تجربه‌های انتزاعی الگوبرداری کند (صدری، ۱۳۸۵: ۷۰).

ازسوی دیگر توصیف عشق در جایگاه یک تجربه شهودی، با هیچ زبانی به جز زبان محسوسات ممکن نیست. «عارف هنگام اتصال روح به جهان ماوراء از ادراکات شهودی خود سخن می‌گوید؛ یعنی از حقیقت تجربه‌شده که برای وی بسیار بدیهی و روشن است. اگر او بخواهد این تجربه را در ظرف زبان بریزد، نیاز دارد که از استعاره‌های موجود در قلمرو محسوسات کمک بگیرد» (بهنام، ۱۳۸۹: ۹۵-۹۶). مولانا در فیه ما فیه می‌گوید: «... چیزهایی که آن نامعقول نماید، چون آن سخن را مثال گویند، معقول گردد و چون معقول گردد، محسوس شود»^۱ (مولوی، ۱۳۵۸: ۱۶۶). با چنین دیدگاهی مولانا خود بارها در غزلیات شمس قلمرو عشق را بر محسوسات گوناگون و ازجمله هستومندها و مواد فرافکنی کرده است. هریک از این هستومندها و مواد از کلان‌استعاره‌ای خاص در دستگاه ذهنی مولانا سرچشمه گرفته است که تصور کلی مولانا را از عشق نشان می‌دهد. بر این اساس هدف این پژوهش تحلیل کلان‌استعاره‌ها و خرده‌استعاره‌های هستومند و ماده‌ی مربوط به عشق است تا بتوان به نظام اندیشگانی مولانا نزدیک شد؛ زیرا «کشف یک استعاره مناسب در حیطه متافیزیک، که حیطه‌ای متعالی است، کشف یک راه ویژه تفکر و یک شیوه شناخت و کشف برخی ویژگی‌های ظریف ساختار حقیقت است» (بهنام، ۱۳۸۹: ۳۵؛ به نقل از ایزوتسو). متن استفاده‌شده نویسندگان این پژوهش کتاب دو جلدی غزلیات شمس تبریز گزینش محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۰۵۵ غزل) است که در آن کوشیده شده است برخی از کاستی‌های متن دکتر فروزانفر به روش تصحیح قیاسی اصلاح شود (نک. مولوی، ۱۳۹۳: ۱۳۹).

۱-۱ فرضیه‌ها و پرسش‌های پژوهش

پژوهش درباره‌ی استعاره‌های ماده و هستومندِ غزلِ مولانا بر این فرضیه استوار شده است که مولانا برای توصیف عشق و زوایای ناشناخته این تجربه شهودی کوشیده است آن را با کمک هستومندها و مواد گوناگون عینی‌تر کند و هریک از این استعاره‌ها نیز در حمایت از یک کلان‌استعاره ذهنی به وجود آمده است. بر این اساس پاسخ به پرسش‌های زیر بدنه پژوهش را تشکیل می‌دهد:

- برپایه هستومندها و مواد، کلان‌استعاره‌های متن کدام است و کدام خرده‌استعاره‌ها را در حمایت از خود آفریده است؟

- در غزل مولانا، قلمروهای هستومند و ماده در تناظر با عشق، چه مفاهیمی را بازمی‌نماید؟

- با توجه به تناظرهای استعاری، دیدگاه کلی مولانا درباره‌ی عشق چیست؟

۲-۱ پیشینه پژوهش

درباره‌ی غزلیات مولانا تاکنون بسیار پژوهش شده است. آثاری که به آنها اشاره می‌شود، پژوهش‌هایی است که به‌نوعی با این مقاله مرتبط است.

الف) کتاب‌ها

از میان کتاب‌ها می‌توان به کتاب تصویرگری در غزلیات شمس (فاطمی، ۱۳۷۹) اشاره کرد که نویسنده در آن به شیوه‌های تصویرسازی مولانا، مواد تصاویر و سمبولسیم غزل او اشاره کرده است. نیز باید از کتاب سیب باغ جان (خلیلی جهانتیغ، ۱۳۸۰) نام برد که نویسنده ضمن بررسی موسیقی غزل مولانا، انواع فراهنجاری (معنایی، واژگانی و دستوری) را در این متن بررسی کرده است. کتاب دیگر در سایه آفتاب (۱۳۸۸) نوشته تقی پورنامداریان است که با ذکر نظریه‌های ویتگنشتاین، هوسرل، ژاک دریدا، سوسور درباره‌ی دلالت واژه‌ها و با نگاهی گذرا به غزل پیش از مولانا، ساخت‌شکنی شعر مولانا و زمینه‌های آن، همچنین اسباب و صور ابهام در این متن و تأثیر مولانا از سبک قرآن را بررسی کرده است. پورنامداریان کتاب دیگری نیز با عنوان داستان پیامبران در کلیات شمس (۱۳۶۴) دارد که با هدف تفسیر معانی عرفانی تلمیحات، به ذکر داستان‌های پیامبران پرداخته است. کتابی نیز شامل مجموعه مقاله‌هایی درباره‌ی مولانا و آثار او با عنوان تحفه‌های آن جهانی

(دهباشی، ۱۳۸۲) چاپ شده است که برخی از این مقاله‌ها به‌طور خاص دربارهٔ غزل مولانا نوشته شده است. شکوه شمس (شیمل، ۱۳۷۵) کتاب دیگری است که آن ماری شیمل دربارهٔ تخیل مولانا و الهیات او نگاشته و با تقسیم‌بندی محتوای تصویرها از جنبه‌ای دیگر به خیال‌پردازی مولانا نگریسته است. نیز باید از کتاب *بازتاب آیات و احادیث در غزلیات مولوی* (شعاعی، ۱۳۹۱) نام برد که نویسنده ضمن اشاره‌ای به زندگی مولانا و دیوان شمس، آیات و احادیث مرتبط با هر پیامبر را مشخص کرده است. کتاب *دیگر اصطلاحات و مفاهیم عرفانی دیوان شمس* (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳) است که نویسنده در آن به استخراج و تعریف اصطلاحات عرفانی غزل مولانا همّت گماشته است. در *نمادپردازی غزل مولانا* نیز سه کتاب نوشته شده است؛ یکی *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس* (محمدی آسیابادی، ۱۳۸۷) است که نویسنده با تأویل نشانه‌های دیوان شمس، ارتباط اندام‌وار نمادها را با گسترده‌ترین نماد این دیوان (شمس) بررسی کرده و معراج این نمادها را در آسمان جان دانسته است. دیگری *کتاب آیین‌های کیهانی* (قبادی و عباسی، ۱۳۸۸) است که ضمن مقدمه‌ای دربارهٔ نماد، انواع شبکه‌های نماد را در این متن واکاویده است. کتاب سوم نیز *فرهنگ‌نامهٔ رمزهای غزلیات مولانا* (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲) است که پس از مقدمه‌ای دربارهٔ رمز، رمزها و دلالت، آنها را در غزل مولانا با اشاره‌ای بر منابع پیش از مولانا بررسی کرده است.

ب) مقاله‌ها

از میان مقاله‌های مرتبط با این پژوهش می‌توان به مقاله *«استعارهٔ مفهومی نور در دیوان شمس»* (بهنام، ۱۳۸۹) اشاره کرد که نویسنده با بررسی انگارهٔ «معرفت نور است» به این نتیجه رسیده است که مولانا به‌خوبی از خوشه‌های استعاری مرتبط با نور و متضاد با نور برای تبیین مقولات انتزاعی عرفان بهره برده است. مقالهٔ دیگر *«تطور استعارهٔ عشق از سنایی تا مولانا»* (زرقانی و همکاران، ۱۳۹۳) است که نویسندگان با بررسی استعاره‌های مربوط به عشق در غزل سنایی، عطار و مولوی، خلاقیت هریک از این سه شاعر را در کاربرد استعاره‌ای خاص نشان داده‌اند. تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، در مقالهٔ اخیر نویسندگان ۲۳ کلان‌استعارهٔ مرتبط با عشق در غزل مولانا را برشمرده‌اند که با توجه به هدف مقالهٔ خود، تنها به سه استعارهٔ «نور»، «شراب» و «آتش»، در غزلیات شمس اشاره کرده‌اند و از دیگر استعاره‌های هستموند و مواد دربارهٔ عشق سخنی نگفته‌اند. مقالهٔ دیگری نیز با عنوان *«استعاره‌های*

مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسّی خوردن» (کریمی و علّامی، ۱۳۹۲) نوشته شده است که نویسندگان بر پایه‌ی یافته‌های پژوهش، گزاره‌ی بنیادی متن را «عرفان خوراک است» دانسته‌اند و بر این مبنا آن را نیازی روزانه برای سالک معرفی کرده‌اند.

ج) پایان‌نامه‌ها

از پایان‌نامه‌های مرتبط باید به بررسی تطبیقی استعاره در غزلیات حافظ و مولوی از منظر معنی‌شناسی شناختی (کوچک‌زاده، ۱۳۹۴) اشاره کرد که نویسنده در آن با عرفانی دانستن غزل مولانا و استعاره‌های موجود در آن می‌کوشد شخصیت عرفانی مولانا با حافظ را مقایسه کند. نیز پایان‌نامه‌ای با عنوان بررسی مفهوم شمس در غزلیات مولانا براساس رویکرد شناختی (حسینی، ۱۳۹۳) برای دستیابی به نظام استعاری مفهوم شمس در دیدگاه مولانا نوشته شده است؛ نویسنده در پایان چنین نتیجه گرفته است که کلان‌استعاره «شمس خداوند است» در مرکز استعاره‌های مرتبط با شمس قرار دارد.

تاکنون پژوهشی که قلمرو عشق را در قالب استعاره‌های هستومند و ماده با تأکید بر تناظرهای استعاری و کلان‌استعاره‌های متن بررسی کند، نوشته نشده است و این پژوهش می‌تواند این خلأ پژوهشی را پر کند.

۲- مبانی نظری پژوهش: استعاره مفهومی و انواع آن

زبان‌شناسی شناختی رویکردی به مطالعه‌ی زبان براساس تجربیات ما از جهان، نحوه‌ی درک و شیوه‌ی مفهوم‌سازی است. زبان‌شناسان شناختی بر این نکته تأکید دارند که زبان الگوهای اندیشه را منعکس می‌کند و «ساختار نظام‌مندی که در زبان وجود دارد، ساختار فکر ما را هم منعکس می‌کند» (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۱۲). بر این اساس «آنها به وجود ذهن جسمانی شده (Embodied Mind) قایل‌اند و تجارب جسمانی انسان را ایفاکننده‌ی نقشی مهم در شکل‌گیری مفاهیم ذهنی او می‌دانند» (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۹۹). یکی از نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی، نظریه‌ی استعاره مفهومی (Conceptual metaphor) است که بیش از همه مدیون آرای جورج لیکاف (George Lakoff) و مارک جانسون (Mark Johnson) در کتاب استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم (۲۰۰۳) است.

مهم‌ترین نکته این نظریه آن است که «استعاره منحصر به زبان، یعنی واژه‌ها نیست؛ بلکه بخش عمده‌ای از فرایندهای فکری آدمی استعاری است» (Lakoff & Johnson, 2003: 6). استعاره در این دیدگاه روشی بنیادی برای درک جهان هستی است؛ به بیان دیگر استعاره مفهومی تجربه‌های شخص در حوزه‌های ملموس را به کار می‌گیرد و او را قادر می‌کند تا مقوله‌هایی را درک کند که در حوزه‌های ناشناخته و نامأنوس است (همان: ۱۲۴). به‌طور خلاصه استعاره مفهومی عبارت است از الگوبرداری نظام‌مند بین عناصر مفهومی حوزه ملموس (حوزه مبدأ یا منبع / Source domain) بر روی حوزه انتزاعی‌تر (حوزه مقصد یا هدف / Target domain) ^۲ (Lakoff, 1993: 206-207)؛ Croft & Cruse, 2005: 194-195؛ بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۰). لیکاف و جانسون در این زمینه استعاره «جنگ» (War) را برای درک «بحث» (Argument) مثال می‌زنند که در آن اصطلاحات مربوط به قلمرو جنگ مانند حمله کردن، استراتژی، پیروزی و ... شیوه‌ای نظام‌مند برای صحبت کردن درباره جنبه‌های گوناگون و نبردگونه بحث پدید می‌آورد و جمله‌هایی مانند «ادعای شما غیرقابل دفاع است» در زبان به وجود می‌آید (Lakoff & Johnson, 2003: 4). بر این اساس فرافکنی نظام‌مند عناصر یک حوزه مفهومی به حوزه مفهومی دیگر، هم شامل اشیا و ویژگی‌های خاص آنها می‌شود و هم ارتباطها، رخدادهای و طرح‌های آن حوزه را نیز می‌تواند در بر گیرد (Grady, 2007: 191). از این ویژگی استعاره که باعث انسجام مفاهیم گوناگون بین دو حوزه می‌شود به «سامان‌یافتگی» یا «نظام‌مندی» (systematicity) یاد می‌شود (Lakoff & Johnson, 2003: 9-7؛ صفوی، ۱۳۹۲: ۳۷۱). بر این اساس هر چیزی با حوزه هدف در ارتباط باشد، می‌تواند به‌صورت سامان‌یافته با حوزه مبدأ نیز در ارتباط باشد. در استعاره مفهومی رابطه بین حوزه انتزاعی و حوزه ملموس با یک گزاره که «نگاشت» (Mapping) یا انطباق نامیده می‌شود، صورت می‌گیرد (مانند نگاشت «بحث جنگ است» در مثال لیکاف). از مطابقت‌های بین دو حوزه نیز به «تناظر» (Correspondence) یاد می‌شود. تناظرها به ما امکان می‌دهد تا اطلاعات مربوط به قلمرو منبع را بر جنبه‌های ناشناخته قلمرو هدف نگاشت کنیم تا بتوانیم آنها را به‌گونه‌ای همه‌جانبه‌تر درک کنیم (Lakoff, 1993: 203). ویژگی دیگر استعاره تمرکز آن بر ویژگی‌های خاصی از قلمرو مقصد و پنهان کردن ویژگی‌های دیگر آن است. بر این اساس با توجه به قلمرو منبع، تنها جنبه‌های

خاصی از آن در درک قلمرو هدف، فعال است و استفاده می‌شود. از این ویژگی استعاره با عنوان «برجسته‌سازی» (Highlighting) و «حاشیه‌رانی» (Hiding) یاد می‌شود (Lakoff & Johnson, 2003: 10; Evans & Green, 2006: 302). برای نمونه در جمله «مطلب را گرفتم»، استعاره «فهمیدن گرفتن است» به کار رفته است. این استعاره افکار را اشیایی معرفی می‌کند که به چنگ آورده می‌شود و نگهداری می‌شود؛ ولی هم‌زمان آهسته‌بودن فرایند یادگیری یا لزوم تلاش برای یادگیری را پنهان می‌کند (Cameron & Maslen, 2010: 46-47). این ویژگی استعاره باعث می‌شود برای فهم قلمروهای هدفی که بسیار انتزاعی است، از قلمروهای منبع گوناگونی استفاده شود؛ زیرا «هیچ استعاره‌ای وجود ندارد که بتواند به‌طور هم‌زمان دو یا چند جنبه از یک مفهوم را روشن نماید» (Lakoff & Johnson, 2003: 95). درحقیقت «یکی از ویژگی‌های برجسته اندیشه استعاری این است که بیشتر مفاهیم انتزاعی قابلیت توصیف و تفسیر به چندین روش را دارند» (Kövecses, 2010: 136).

لیکاف و جانسون از سه نوع استعاره مفهومی ساختاری (structural metaphor) هستی‌شناختی (ontological metaphor) و جهتی (orientational metaphor) نام می‌برند. در استعاره ساختاری، حوزه مبدأ، دانش ساختاری غنی و کاملی برای حوزه مقصد فراهم می‌کند که این دانش انعکاسی از اعمال روزمره ما در تعامل با محیط پیرامونمان است؛ مانند سازمان‌یافتن مفهوم «بحث» در چارچوب «جنگ» (Lakoff & Johnson, 2003: 14). در استعاره جهتی، حوزه مقصد عمدتاً براساس جهت‌هایی مانند بالا و پایین، درون و بیرون، جلو و عقب، دور و نزدیک، عمیق و کم‌عمق و مرکز و حاشیه مفهوم‌پردازی می‌شود که این جهت‌ها نتیجه ویژگی‌های جسمانی و نوع عملکرد جسم در محیط فیزیکی است؛ برای نمونه مفاهیم شادی، هوشیاری، سلامتی، تسلط، بیشتر و فضیلت همه بالا هستند و مفاهیم غم، ناهشیاری، بیماری، تحت سلطه، کمتر و بد همه پایین هستند (همان: ۱۵-۱۷). استعاره‌های هستی‌شناختی نیز پنجره‌هایی برای نگرستن به رویدادها، فعالیت‌ها، احساسات، ایده‌ها و ... به‌مثابه هستی‌ها و مواد است؛ زیرا هنگامی که بتوانیم تجربه‌های خود را در قالب موجودها یا مواد بازشناسیم، می‌توانیم به آنها اشاره کنیم (همان: ۲۵). لیکاف و جانسون استعاره‌های هستی‌شناختی را نیز به سه دسته تقسیم می‌کنند؛ نخست، استعاره هستومند و ماده

(Entity and Substance Metaphor)؛ در این استعاره، که موضوع کار ما نیز هست، اجسام و اجرام فیزیکی و نیز مواد بنیانی برای درک مفاهیم انتزاعی فراهم می‌آورند؛ مانند «ذهن ماشین است» در جمله «ذهن من امروز کار نمی‌کند». استعاره مکان و ظرف (Container Metaphor)؛ مانند «میدان دید ظرف است» در جمله «او خارج از میدان دید من است» و استعاره‌های شخصیت‌بخشی^۳ (Personification Metaphor)؛ مانند «تورم موجود زنده است» در جمله «مبارزه با تورم امری ضروری است» (همان: ۲۵).

از نگاهی دیگر برخی استعاره‌ها به سبب تمرکز ذهن نویسنده بر یک نگاشت می‌توانند در سرتاسر یک اثر حضور داشته باشد و با کنترل متن، استعاره‌هایی را در حمایت از خود بیافریند. به این استعاره مرکزی کلان‌استعاره (آبراستعاره) یا استعاره گسترده (Mega Or Extended Metaphor) و به استعاره‌های حمایت‌کننده آن، خرده‌استعاره (Micro Metaphor) می‌گویند. کلان‌استعاره ممکن است خود آشکارا در متن نمود نیابد، ولی خرده‌استعاره‌ها حضور چنین استعاره‌ای را در متن نشان می‌دهد (Kövecses, 2010: 59). این از آن روست که «تمرکز نگاشت استعاری در ذهن، موجب پایداری ذهنیت و نگرش فرد می‌شود و به خلق استعاره‌های همگون و هم‌خانواده می‌انجامد» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۳۴-۳۳۵). در همین راستا پیتر استاک‌ول بر این باور است که «ابراستعاره ویژگی مفهومی است که در سرتاسر یک متن جریان دارد و به درک خواننده از معنای کلی یا لب‌مطلب یک اثر و اهمیت آن کمک شایانی می‌کند» (استاک‌ول، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

۳- بحث و بررسی: مولانا و تجسم عشق با استعاره‌های هستومند و ماده

چنان‌که گفته شد در استعاره‌های هستومند و ماده حوزه ملموس مواد بر حوزه انتزاعی‌تر نگاشت می‌شود تا حوزه مقصد ادراک شود. مولانا در غزلیات، مجموعاً از ۴۳ گروه استعاره هستومند و ماده برای مفهوم‌سازی جنبه‌های عشق بهره برده است که می‌توان آنها را بر محور ۴ کلان‌استعاره تنظیم کرد. در ادامه با بررسی این کلان‌استعاره‌ها، نخست خرده‌استعاره‌های هستومند و ماده حمایت‌کننده آنها و سپس کارکرد شناختی هر استعاره با توجه به تناظرهای پیش‌آمده در جدول مطرح می‌شود و سپس تحلیلی کوتاه از بحث بیان خواهد شد. عدد درون کمانک در ستون خرده‌استعاره‌ها نیز بسامد

ابیاتی را نشان می‌دهد که دارای آن خرده‌استعاره در متن است.

۱-۳ کلان‌استعاره «خداوند سلطان است»

جدول ۱: خرده‌استعاره‌های هستومند و ماده‌ی عشق و کارکردهای شناختی آنها با توجه به تناظرهای استعاری

خرده‌استعاره‌ها	کارکرد شناختی	نمونه‌ی شعری (شماره‌ی غزل)
ملزومات بزم شاهانه: ^۴ عشق شراب (باده، می، ذرد، خمر، غفار، صبوح، راح، صهبا، نبیذ، راوق و رحیق) است (۱۹۷)؛ عشق ابزار موسیقی (چنگ، ساز، ارغنون، نی) است (۴)	سکرآوری و عقل‌زدایی ^۵ فناکنندگی	عشق تو مست و کف‌زائم کرد/ مستم و بی‌خودم چه دانم کرد (۳۶۵)
	زینت‌بخشی	باده آمد که مرا بیهده بر باد دهد/ ساقی آمد به خرابی تن معوموم (۶۱۳)
	تهذیب و روح‌پروری	زهی ماه، زهی ماه، زهی باده همراه/ که جان را و جهان را بیاراست خدایا (۵۱) پرورش جان به سقا هم بود/ از می و از ساغر پروردگار (۴۱۷)
	تهذیب‌کنندگی دل	مجلس قیصر روم است بده صیقل دل/ تا که چون آینه جان همه بی‌زنگ شویم (۶۲۲)
	انبساط‌بخشی به دل	ای غم اجلت در این قنینه است/ گر مردنت آرزوست مگریز (۴۲۶)
	تابوشکنی دینی	تو گواه باش خواجه که ز توبه توبه کردم/ بشکست جام توبه چو شراب عشق خوردم (۶۰۷)
	راهنمایی‌کنندگی	که هر آنچه مست گوید همه باده گفته باشد/ نکند به کشتی جان جز باده بادبانی (۹۸۸)
	خمارنشانی	از این خمار مرا نیست غم اگر روزی/ به دستم آن قلدح پرشرار بازاید (۳۵۵)
	بقایبخشی	گریه به باده خنده‌کن مرده به باده زنده کن/ چون که چنین کنی بتا پس به تو است کار من (۶۸۷)
	شورانگیزی	شنو ز سینه ترنگاترنگ آوازش/ دل خراب تپیدن گرفت از آغازش (۴۶۳)
	عقل‌زدایی ^۶	دو سه بریشم از این ارغنون فروتر گیر/ که تند می‌رسد آواز عقل پردازش (۴۶۳)
	جلا و تهذیب دل	از پس که نی عشقت نالید در این پرده/ از ذوق نی عشقت همچون شکر است این دل (۴۷۹)
ملزومات شکار: عشق دام است (۳۴)	محدودکنندگی و غیرت معشوق بر عاشق	چنینیم و چنان و هرچه هستم/ اسیر دام عشق بی‌امانیم (۵۷۱)
ملزومات جنگ: عشق ابزار جنگی (تیغ، تیر، کمان و ...) است (۱۱)	فناکنندگی	جمله ره چکیده خون از سر تیغ عشق او/ جمله کو گرفته بو از جگر کباب ما (۳۲)
ملزومات دربار: عشق خلعت (قبا، شعاع، اطلس) است (۱۰)	قدرت‌بخشی	داشت مرا چو جان خود، رفت ز من گمان بد/ بر کتفم نهاد او خلعت نورسیده را (۳۱)
	زینت‌بخشی	عاجز و بی‌کسم مبین، اشک چو اطلسم مبین/ در تن من کشیده بین اطلس زرکشیده را (۳۱)
	قدرت‌بخشی	چو شراب تو بنوشم چو شراب تو بجوشم/ چو قبای تو بپوشم ملکم شاه قبادم (۶۶۰)
	محفاظت‌کنندگی	آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست/ نابوده به که بودن او غیر عار نیست (۱۴۱)
ملزومات شکنجه: عشق دار است (۴)	فناکنندگی	ای بسا منصور پنهان ز اعتماد جان عشق/ ترک منبرها بگفته بر شده بر دارها (۶۱)

ملزومات قدرت: عشق عَلَم است (۲)	قدرت‌بخشی	ز پس کوه برآیم عَلَم عشق نمایم / ز دل خاره و مرمر دم اقرار برآرم (۶۰۲)
------------------------------------	-----------	--

تحلیل: حضور این کلان‌استعاره در آغازِ تصوف اسلامی برآیند نوعی نگرش عبد و معبودی یا سلطان و رعیتی برای مفهوم‌سازی محبت بوده است (نک. هاشمی، ۱۳۹۲: ۴۴). این استعاره می‌تواند از نظر خاستگاه فرهنگی برگرفته از آیاتی مانند «فی مَقْعَدِ صَدَقِ عِنْدَ مَلِیکِ مَقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۵) باشد. تسلط این کلان‌استعاره بر ذهن مولانا باعث شده است که او جنبه‌هایی از عشق الهی را نیز با کمک مفاهیمی از حوزه پادشاهی مفهوم‌سازی کند. «عشق به‌مثابه شراب» گسترده‌ترین خرده‌استعاره این استعاره کلان است که کاربرد آن به ذوالنون مصری، بایزید و حلاج می‌رسد (نک. هاشمی، ۱۳۹۴: ۹۳). به نظر می‌رسد سرچشمه این کاربرد نیز به قرآن و آیاتی از نوع «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (انسان: ۲۱) بازمی‌گردد؛ با این حال نباید از تأثیر اشعار خمیری شاعران عرب و ایرانی و به‌ویژه کاربرد شراب در ادبیات مغانه غافل بود (فولادی، ۱۳۸۹: ۴۶۴).

برپایه میدان تناظری که قلمرو شراب با قلمرو عشق می‌آفریند، یکی از مهم‌ترین کارکردهای شناختی شراب در غزل مولانا مفهوم‌سازیِ مستی حاصل از عشق است؛ درحقیقت «از آنجا که سکر حالی بود که از غلبه محبت پدید می‌آمد و مستی ظاهری حالی بود که از نوشیدن شراب حاصل می‌شد، طبیعی بود که صوفیه این محبت را به شراب و خمر تشبیه کنند» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۱۱۹). این مستی آغاز تحولات روحی دیگری است؛ مانند بی‌خویشی و فناشدن از هستی و تعینات آن؛ زیرا شراب عشق در جهان‌بینی عرفانی مثل نوشدارویی زندگی‌بخش، رسوبات خودخواهی، شهوت‌پرستی و دنیا دوستی را از جان فرومی‌شوید تا در غیاب خودی، سبک‌بال‌تر به سوی مبدأ خود پرگشاید (قبادی و عباسی، ۱۳۸۸: ۱۵۹). مستی این شراب به‌جز عقل، ایمان را نیز نابود می‌کند که این کارکرد شراب، شدت هیجان عشق و رفتار ملامتی عارف را در برابر اعمال شرعی مفهوم‌سازی می‌کند. از کارکردهای دیگر شراب که با ابزار موسیقی نیز یکسان است، تهذیب دل و زدودن تعینات از آن برای پذیرش معشوق است. از نگاهی دیگر، شراب دو کارکرد متناقض عشق را مفهوم‌سازی می‌کند؛ ازسویی فناکننده و عقل‌زدا و ازسویی روح‌پرور و غم‌زداست. استعاره «عشق دام است»، هم غیرت معشوق بر عاشق و هم محدودکنندگی عشق را مفهوم‌سازی می‌کند؛ زیرا پس از اسارت عاشق در دام عشق انجام بسیاری از کارها ممنوع می‌شود. همچنین استعاره‌های مربوط به ملزومات جنگ بیشتر فناکنندگی عشق را مفهوم‌سازی می‌کند؛ زیرا برای باقی‌شدن به بقای بالله ابتدا باید از هستی موهوم فنا شد. استعاره‌های «خلعت»، «شِعَار»، «قبا»، «اطلس» و «عَلَم» نیز به‌عنوان

ملزومات قصر و قدرت، کارکردهای شناختی مثبت و خوشایند عشق، مانند قدرت‌بخشی، زینت‌بخشی و محافظت‌کنندگی را الگوسازی می‌کند.

۲-۳ کلان‌استعاره «عشق نیروست»

جدول ۲: خرده‌استعاره‌های هستومند و ماده‌ی عشق و کارکردهای شناختی آنها با توجه به تناظرهای استعاری

خرده استعاره‌ها	کارکرد شناختی	نمونه‌ی شعری (شماره‌ی غزل)
عشق آتش ^۱ است (۱۰۸)	فناکنندگی	عقل با تدبیر آمد در میان جوش ما/ در چنان آتش چه جای عقل یا تدبیر بود؟ (۲۶۸)
	فناکنندگی	جمله‌ی ره چکیده خون از سر تیغ عشق او/ جمله‌ی کو گرفته بو از جگر کباب ما (۳۲)
	فناکنندگی - تهذیب	ای دلبر و مقصود ما، ای قبله و معبود ما/ آتش زدی در عود ما، نظاره کن در دود ما (۴)
	زندگی و گرمابخشی	ماننده‌ی خزانی هر روز سردتر/ در تو ز سوز عشق یکی تایی موی نیست (۱۴۴)
	انبساط روحی	آن زمانی که آتش تو رسد/ بجهد این دل چو سیمابم (۶۴۹)
	وحدت‌بخشی	چو بسوخت جان عاشق ز حبیب سر برآرد/ چه بسوخت اندر آتش که نگشت جان آتش؟ (۴۴۶)
	سنجش و محک‌زنی	عاشقان را آتشی وانگه چه پنهان آتشی/ وز برای امتحان بر نقد مردان آتشی (۹۷۸)
	ارزش‌بخشی	گدای عشق شمر هرچه در جهان طریبی است/ که عشق چون زر کان است و آن مذهب‌ها (۸۵)
	انگیزه‌بخشی	یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را/ اندر شکم ماهی آن خاتم زر باید (۲۱۳)
	لزوم فناشدن	هر کجا ویران بود آنجا امید گنج هست/ گنج حق را می‌نجویی در دل ویران چرا؟ (۶۵)
عشق شئیء باارزش (گنج، زر، عقیق و ...) است (۵۷)	ارزش‌بخشی	گدای عشق شمر هرچه در جهان طریبی است/ که عشق چون زر کان است و آن مذهب‌ها (۸۵)
	انگیزه‌بخشی	یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را/ اندر شکم ماهی آن خاتم زر باید (۲۱۳)
عشق کیمیا ^۲ است (۱۶)	کمال‌بخشی - اعجاز	کیمیای کیمیا ساز است عشق/ خاک را گنج معانی می‌کند (۳۰۶)
	تعالی‌دهندگی	به پر عشق پیر در هوا و بر گردون/ چو آفتاب منزّه ز جمله مرکب‌ها (۸۵)
عشق پیر است (۱۱)	تعالی‌دهندگی	به پر عشق پیر در هوا و بر گردون/ چو آفتاب منزّه ز جمله مرکب‌ها (۸۵)
	تسلیم‌کنندگی	به حکم توست بگریانی و بخندانی/ همه چو شاخ درختیم و عشق تو چون باد (۳۴۷)
عشق طوفان (باد و تندباد) است (۸)	تسلیم‌کنندگی	به باد عشق تو زردیم و هم بدان سبزم/ تو راست جمله ولایت تو راست جمله مراد (۳۴۷)
	فناکنندگی	چو تخته‌تخته بشکستند کشتی‌ها در این طوفان/ چه باشد زورق من خود که من بی‌پا و بی‌دستم (۵۱۰)
عشق سیلاب است (۶)	فنا و هدایت‌کنندگی	شور و شرّ و نفع و ضرب و خوف و امن و جان و تن/ جمله را سیلاب برده می‌کشاند سوی لا (۶۸)
	تسلیم‌کنندگی	مرا سیلاب برپوده مرا جویای جو کرده/ که این سیلاب و این جو را نمی‌دانم نمی‌دانم (۵۲۱)
عشق نردبان است	تعالی‌دهندگی	گر روی بر آسمان هفتمین ادریس وار/ عشق جانان سخت نیکو نردبان است ای پسر

(۳۹۷)		(۶)
سر نهد چرخ تو را تا که تو بی سر نشوی / کس نخرد نقد تو را تا سوی میزان نبوی (۸۹۷)	تهذیب‌کنندگی	عشق میزان است (۶)
ای کهربای عشقت دل را به خود کشیده / دل رفته ما پی دل چون بی‌دلان دویده (۸۷۷)	کشش و جذبۀ حق	عشق کهرباست (۴)
طوفان اگر ساکن بُدی گردان نبود آسمان / زان موج بیرون از جهت این شش جهت جنیان شود (۱۸۱)	محرک‌بودن	عشق موج است (۴)
گر نمی‌خواهی که خُردت بشکند / مرده شو با موج و با دریا مکوش (۴۵۱)	فناکنندگی	
می‌دود چون گوی زرین آفتاب / ای عجب اندر خم چوگان کیست؟ (۱۲۷)	محرک هستی	عشق چوگان ^۸
در خم چوگانش یکی گوی شو / تا که فلک زیر تو مفرش بود (۳۷۵)	تسلیم‌کنندگی	است (۳)
ای داده به دست ما کلیدی / بگشاده بدان در جهان‌ها (۵۶)	وصال‌بخشی	عشق کلید است (۳)
هرکه حدیث جان کند با رخ تو نمایش / عشق تو چون زمردی گرچه که ازدها بود (۱۸۹)	غیرت بر عاشقان	عشق زمرد ^۹ است (۲)
باز آن جاروب را ز آتش بسوخت / گفت کز آتش تو جارویی برآر (۴۰۳)	تهذیب‌کنندگی	عشق جارو است ^{۱۰} (۲)
هزار جان و دل و عقل گر به هم تو ببندی / چو عشق با تو نباشد به روزنش نرساند (۳۳۵)	تعالی‌دهندگی	عشق ریسمان است (۲)
پولادپاره‌هاییم، آهن‌ریاست عشقت / اصل همه طلب تو، در تو طلب ندیدم (۶۳۴)	جذبۀ عشق	عشق آهن‌ریاست (۲)
در رخ آینه عشق ز خود دم نزنیم / محرم گنج تو گردیم چو ویرانه شویم (۶۲۳)	تهذیب‌کنندگی	عشق آینه است (۲)
زین باده می‌خواهی برو اول تنک چون شیشه شو / چون شیشه گشتی برشکن بر سنگ ما بر سنگ ما (۶)	فناکنندگی	عشق سنگ است (۱)
عشق برآورد ز هر سنگ آب / عشق تراشید ز آینه زنگ (۴۷۵)	تهذیب و جلائی دل	عشق سوهان است (۱)
سوخت یکی جهان به غم، آتش غم پدید نی / صورت این طلسم را هیچ کسی بدید؟ نی (۹۰۷)	اثرکنندگی در عین پنهان‌بودن	عشق طلسم است (۱)
سلیمانانایار انگشتری را / مطیع و بنده کن دیو پری را (۵۳)	اعجاز‌گری	عشق انگشتر سلیمان ^{۱۱} است (۱)
دامن دانش گرفته زیر دندان‌ها و لیک / کلبتین عشق نامانده در او دندان‌های (۹۷۶)	قدرت عشق در عقل‌زدایی	عشق کلبتین (انبر دندان‌کشی) است (۱)
لعبت صورت مرا دوخته‌ای به جادوی / سوزن‌های بوالعجب در دل من خلیده‌ای (۹۱۱)	هیجان‌ات شدید	عشق سوزن است (۱)
ازسوی چرخ تا زمین سلسله‌ای است آتشین / سلسله را بگیر اگر در ره خود محقق (۹۰۶)	تعالی‌دهندگی پس از فنا	عشق سلسله آویزان است (۱)

عشق محک است (۱)	تهذیب‌کنندگی	عاشقان را آتشی وانگه چه پنهان آتشی / وز برای امتحان بر نقد مردان آتشی (۹۷۸)
--------------------	--------------	---

تحلیل: این کلان‌استعاره شامل خرده‌استعاره‌هایی است که هریک به‌نوعی منبع نیرو است و می‌کوشد تفسیری قدرت‌مندانه و اعجاز‌گرانه از عشق به دست دهد. کاربرد این کلان‌استعاره در بروز هیجان‌ات عاطفی شدیدی ریشه دارد که در تجربه‌ی شهودی عشق بر عاشق چیره می‌شود. فناکنندگی عشق و قدرتِ تسلیم‌کنندگی آن پربسامدترین کارکرد شناختی در خرده‌استعاره‌های این گروه است. با این حال برخی از استعاره‌ها کارکردهای جدیدی نسبت به گروه پیشین دارد؛ مانند استعاره «عشق آتش است»^۶ که سه کارکرد دیگر عشق (قدرتِ وحدت‌بخشی عاشق و معشوق، سنجش، انبساطِ روحی) را مفهوم‌سازی کرده است. وحدت‌بخشی آتشِ عشق از آنجاست که «اگر اصل حقیقت عشق منزّه از تعین مکانی، وجهه‌ی همت عاشق قرار گیرد او را به وجودی از سنخ عشق تبدیل می‌کند و تعین مجازی را کنار می‌زند» (شیمیل، ۱۳۷۵: سی و دو).

همچنین استعاره‌های «عشق کیمیاست»^۷ با کارکرد شناختی قدرت عشق در کمال‌بخشی به عاشق و نیز قدرت اعجاز‌گری، «عشق کهربا و آهن‌ریاست» با کارکرد شناختی قدرت عشق در کشش عاشق به سوی معشوق، «عشق سوزن است» با تأکید بر قدرت عشق در ایجاد هیجان‌ات شدید روحی، «عشق زمرّد است»^۹ با کارکرد قدرت عشق در گریزانیدن نااهلان و «عشق کلید است» با تأکید بر قدرت وصال‌بخشی عشق، کارکردهای جدیدی است که مولانا نیروی عشق را در قالب آنها الگوسازی کرده است. در این گروه آتش نیز مانند استعاره شراب در گروه پیشین، دو ویژگی متناقض عشق را (فناکنندگی ≠ بقادهدنگی) مفهوم‌سازی کرده است؛ درحقیقت آتش عشق، هم زندگی‌بخش است و هم با قدرت تهذیب‌کنندگی «گره‌های نخوت و ناموس و خودی را از جان عاشق می‌گشاید» (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۲: ۱۳۸) و به قول خود مولانا در مثنوی:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت هرچه جز معشوقِ باقی، جمله سوخت
(مولوی، ۱۳۸۵: ۷۴۷)

همچنین «عشق به‌مثابه‌ی شیء باارزش» گویای ویژگی‌هایی مانند ارزشمندی و انگیزه‌بخشی در عشق است و از همین رو عشق را نزد مولانا تجربه‌ای مثبت و ارزشمند معرفی می‌کند؛ با این حال این استعاره بر لزوم فناشدن عاشق نیز تأکید دارد؛ زیرا بدون فناکردن هستی و تعینات (ویران‌شدن)، امکان دستیابی به گنج عشق برای سالک ممکن نیست.

در گروه دیگری از خرده‌استعاره‌ها (پَر، نردبان، ریسمان)، عشق یک قدرت تعالی‌بخش است. این گروه به سبب اینکه عشق را در قالب نوعی حرکت استعلایی و پرواز مفهومی می‌کند، گویای نوعی جهان‌بینی زمین‌گریز و آسمان‌گرا دربارهٔ عشق است؛ به عبارت دیگر، این سه استعاره عشق را نیرویی وصال‌بخش معرفی می‌کند و از این رو کارکردی مثبت دارد؛ هرچند در استعاره «عشق سلسهٔ آتشین و آویزان است» به لزوم فناشدن پیش از وصال نیز اشاره شده است.

نیروی دیگری که در این خرده‌استعاره‌ها بدان اشاره شده است و بسامد بالایی هم دارد، نیروی تهذیب‌کنندگی عشق است که در استعاره‌های «آتش»، «سوهان»، «جارو»، «میزان»، «محک» و «آینه» دیده می‌شود. در استعاره‌های دیگری مانند «عشق موج است»، «عشق طلسم است»، «عشق انگشتر سلیمان است» و «عشق کلبتین است» نیز به ترتیب عشق یک نیروی محرک، نیروی پنهان اما اثرکننده، نیروی اعجازگر و نیرویی مسلط بر عقل است.

۳-۳ کلان‌استعاره «معرفت خوراک است»

جدول ۳: خرده‌استعاره‌های هستومند و مادهٔ عشق و کارکردهای شناختی آنها با توجه به تناظرهای استعاری

خرده‌استعاره‌ها	کارکرد شناختی	نمونهٔ شعری (شمارهٔ غزل)
عشق خوراک شیرین (عسل، شکر و ... است (۵۰))	خوشایندی و شیرینی	عاشقان غرقه‌اند در شکر آب / از شکر مصر را شکایت نیست (۱۵۷)
عشق آب (باران، آب کوثر ... است (۳۵))	زندگی‌بخشی	خواب ببر ز چشم ما، چون ز تو روز گشت شب / آب مده به تشنگان، عشق بس است آب ما (۳۲)
عشق آب حیات است (۲۷)	بقا‌بخشی	کوثر است این عشق یا آب حیات /؟ عمر را بی حد و غایت می‌کند (۳۰۵)
عشق طعام (لوت، علف و ... است (۱۷))	ضروری بودن و زندگی‌بخشی	صیقل هر آینه‌ام، رستم هر میمنه‌ام / قوت هر گرسنه‌ام، انجم هر انجمم (۴۹۸)
عشق دارو (تریاق، افیون، عقاقیر) است (۱۱)	انبساط‌بخشی به روح	مپندار که این نیز هلیله است و بلبله است / که این شهره عقاقیر ز فردوس کشیدیم (۵۳۸)

تحلیل: ظهور این کلان‌استعاره در متون صوفیه می‌تواند برآیند نوع زندگی صوفیه و توجه آنها به گرسنگی، روزه، توکل و پرهیز از کسب باشد (نک. کریمی و علّامی، ۱۳۹۲: ۱۴۳)؛ ولی نباید از تأثیر آیاتی مانند «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» (نحل: ۱۱۲) غافل بود. بر این اساس انسان می‌تواند یک تجربهٔ شهودی را با خوردن که به درک حس چشایی می‌انجامد، مفهوم‌سازی کند. این

دیدگاه مولانا برخاسته از اصول مکتب کلامی اشعری است که جابه‌جایی حواس را با هم ممکن می‌داند (نک. شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۶۶). بر این اساس عشق نیز در خرده‌استعاره‌های این کلان‌استعاره، خوراکی شیرین و خوشایند است که با استعاره‌های «شکر»، «عسل» و ... مفهوم‌سازی شده است. ضرورت عشق و زندگی‌بخشی آن نیز با استعاره‌های «آب» و «طعام» الگوسازی شده است و استعاره «دارو» می‌تواند، هم تلخی و سختی راه عشق و هم زندگی‌بخشی و انبساط‌بخشی آن را مفهومی کند؛ اما استعاره‌ای که در این گروه بسامد و کارکرد ویژه‌ای دارد، «آب حیات» است که بر بقابخشی عشق تأکید می‌کند. در مجموع، استعاره‌های این گروه استعاره‌هایی با بار شناختی مثبت است که تصویر خوشایندی را از عشق الگوسازی می‌کند و به سبب بسامد بالایشان از مهم‌ترین اصول جهان‌بینی مولانا به شمار می‌رود.

۳-۴ کلان‌استعاره «معرفت نور است»

جدول ۴: خرده‌استعاره‌های هستومند و ماده‌ی عشق و کارکردهای شناختی آنها با توجه به تناظرهای استعاری

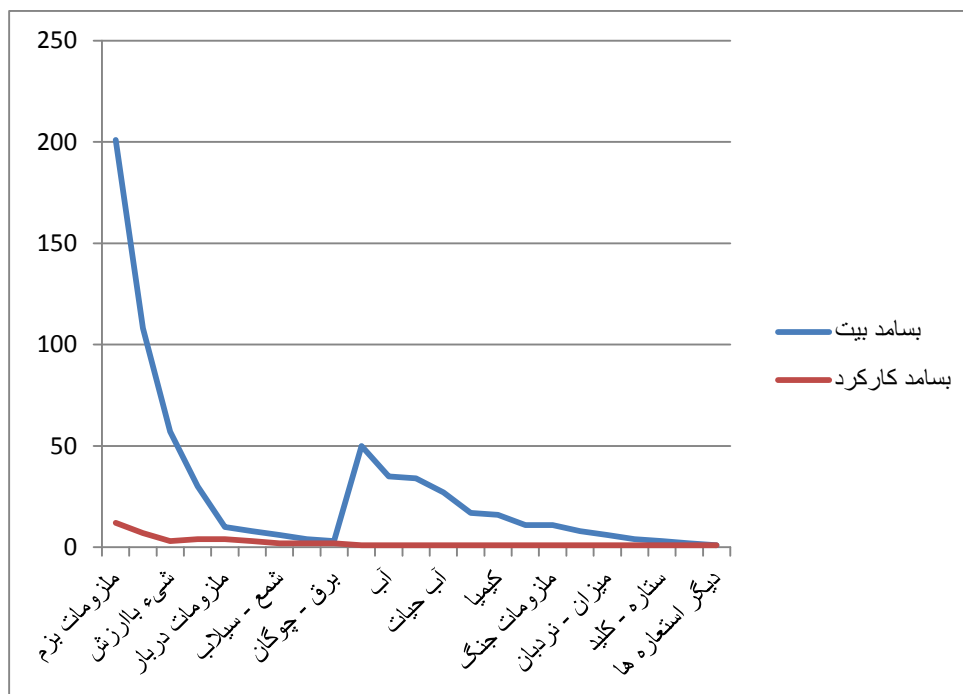
خرده استعاره‌ها	کارکرد شناختی	نمونه شعری (شماره غزل)
عشق خوشید و آفتاب است (۳۰)	کمال‌بخشی ^{۱۱}	خورشید عشق لم یزل زان تافته‌ست اندر دلت / کاوّل فزایی بندگی و آخر نمایی مهتری (۸۸۹)
	زندگی و گرمابخشی	چه گرمیم چه گرمیم از این عشق چو خورشید / چه پنهان و چه پنهان و چه پیداست خدایا (۵۱)
	فناکنندگی	چو سایه کل فنا گردم ازیرا / جهان خورشید لشکرکش گرفته است (۱۰۲)
	تجلی و شمول	عشق چون خورشید ناگه سر کند / بر شود تا آسمان غوغای او (۸۲۳)
عشق ماه است (۱۱)	روشن‌گری	آبی بز از این می و بنشان غبار هوش / جز ماه عشق هرچه بود جز غبار نیست (۱۴۲)
عشق چراغ است (۸)	روشن‌گری - تجلی	چراغ عالم‌افروز مخلد / که نی کفر است و نی ایمان کدام است (۱۰۵)
عشق شمع است (۶)	فناکنندگی	در زیر قبا جانا شمعی بنهان داری / خواهی که زنی آتش در خرمن و انبارم (۵۲۸)
	محرک هستی	چه خواهد کرد شمع لایزالی / فلک را وین دو شمع سرنگون را؟ (۵۲)
عشق برق است (۳)	هیجان شدید ناگهانی	برقی که بر دلت زد و دل بی‌قرار شد / آن برق را در اشک چو باران خویش جوی (۱۰۲۴)
	فناکنندگی	یک برق ز عشق شه بر چرخ زند ناگه / آتش فتد اندر مه بر هم زند ارکانش (۴۳۹)
عشق ستاره	الهی و آسمانی	به هر دلی ز درونت ستاره‌ای تابد / که هین مگو که اثری ز آسمان نمی‌آید

است (۳)	بودن	(۳۵۷)
---------	------	-------

تحلیل: این کلان‌استعاره که از پربسامدترین استعاره‌های دیوان شمس است و می‌تواند برگرفته از آیاتی از قرآن مانند «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (نور: ۳۵) باشد که شماری از خرده‌استعاره‌های مربوط به عشق را با کارکردهای شناختی گوناگون بر گرد خود سازمان‌دهی کرده است. در قرآن، خداوند نور دانسته شده است و به همین سبب تجلی عشق نیز نزد مولانا به صورت یکی از منابع نوری و از جمله خورشید - که با نماد شمس مرتبط است - مفهوم‌سازی شده است. در این گروه نیز جنبه‌های تضادگونه عشق با استعاره «خورشید» در قالب دو کارکرد زندگی‌بخشی و فناکنندگی مفهومی شده است. کارکردهای روشنگری و شمول و تجلی عشق نیز که در قالب استعاره‌های «ماه» و «خورشید» و «چراغ» مفهومی شده است، نگاه مثبت مولانا را به عشق نشان می‌دهد. همچنین استعاره «برق» فناکنندگی و نیز ناگهانی‌بودن عشق و شدت هیجان برخاسته از آن و استعاره «ستاره» به سبب آسمانی‌بودن، الهی‌بودن عشق را الگوسازی می‌کند. همچنین استعاره «خورشید» به سبب نقشی که در ارزشمندکردن سنگ و تبدیل آن به گوهر دارد، تجربه عشق را به عنوان تجربه‌ای کمال‌بخش و مثبت معرفی می‌کند؛ ولی استعاره «شمع» بر فناکنندگی عشق تأکید دارد.

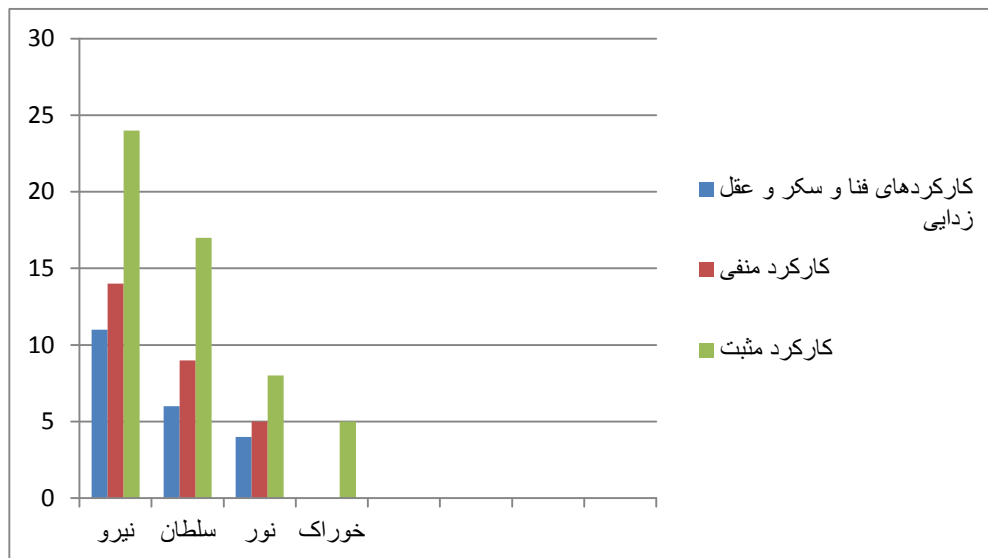
گفتنی است بررسی استعاره‌های بالا از نظر اصول حاکم بر استعاره مفهومی، چند نکته دیگر را نیز روشن می‌کند؛ نخست اینکه حوزه‌های منبع مولانا گستردگی و قدرت تجسم‌بخشی بسیاری دارد؛ از این نظر گستره هستومنها و مواد در غزل مولانا به گستردگی هستی و اجزای ریز و درشت آن است؛ عشق در غزل او، هم خورشید و ماه و ستاره و طوفان است و هم تیغ و شراب و طعام و جارو و حتی سوزن؛ هستومنها و مواد در غزل او در دسترس همگان است و با زندگی آنها در پیوسته و از این رو قلمروهای تجربی مناسبی برای مفهوم‌سازی است. به بیان دیگر در غزل مولانا انتزاعی‌ترین جنبه‌های شهود عاشقانه مانند فناشدن، بقایافتن، جذبۀ عشق، تسلیم، انبساط روحی، تجلی عشق، وصال و وحدت وجود با ملموس‌ترین مواد و هستومنها مفهوم‌سازی شده است. دیگر اینکه ۴ کلان‌استعاره موجود، بر نظام اندیشگانی مولانا چنان سیطره داشته که توانسته است در حمایت از خود استعاره‌هایی بیافریند. همچنین بررسی استعاره‌ها از نظر اصل برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی بیانگر پیچیدگی تجربه شهودی عشق است؛ چنان‌که بیان این تجربه شهودی مولانا را

بر آن داشته است با متنوع کردن حوزه‌های مبدأ، امکان تمرکز بر جنبه‌های گوناگون عشق را فراهم کند و محدودیت‌های برخاسته از حاشیه‌رانی استعاره‌ها را با کاربرد استعاره‌های گوناگون جبران کند. از نظر بسامد استعاره‌ها و کارکردهای استعاری آنها نیز سه گروه استعاره داریم؛ استعاره‌های پربسامدی که چند کارکرد گوناگون دارد؛ استعاره‌های پربسامدی که تنها جنبه خاصی از عشق را بازمی‌نماید و استعاره‌های کم‌بسامدی که بر یک جنبه خاص تأکید دارد. چون شناخت این استعاره‌ها دیدگاه خاص مولانا را از مفهوم عشق نشان می‌دهد، بسیار درخور توجه است. در غزل مولانا چنان‌که در نمودار ۱ می‌بینیم، از استعاره‌های مربوط به «ملزومات بزم» تا استعاره «چوگان» در گروه اول قرار می‌گیرد. استعاره‌های این گروه به سبب بسامد بالا و گستره تناظرها، جنبه‌های عشق را کامل‌تر بازمی‌نماید؛ به ویژه استعاره‌های «شراب»، «ابزار موسیقی» و «آتش» که بر روی هم عشق را نزد مولانا تجربه‌ای مستانه، پاک از هرگونه هستی و وحدت‌گرایانه معرفی می‌کند. با دقت در نمودار، از استعاره‌های مربوط به «خوراک شیرین» تا استعاره‌های مربوط به «ملزومات جنگ» مفهوم دیگری از عشق را به دست می‌دهند. اختلاف معنادار بسامد ابیات و کارکرد در این گروه نشان می‌دهد که همان یک کارکرد این استعاره‌ها نزد مولانا بسیار اهمیت داشته است؛ بر این اساس کارکردهای شناختی خوشایندی و شیرینی، زندگی‌بخشی، غیرت، بقابخشی، ضرورت، ارزش‌بخشی و فناکنندگی عشق نزد مولانا اهمیت بسیار داشته است. چنان‌که می‌بینیم ۵ استعاره این گروه از کلان‌استعاره «معرفت خوراک است» شکل گرفته و به همراه استعاره «کیمیا» و «پر و بال» همگی بیانگر نگاه مثبت مولانا به عشق است. استعاره‌های کم‌بسامد و تک‌کارکردی نیز از استعاره «نردبان» به بعد است. کارکرد بیشتر این استعاره‌ها تکرار کارکردهای پیشین است؛ چنان‌که «نردبان»، «ریسمان»، «سنگ»، «کلبتین» و «جارو» به ترتیب همان کارکردهایی را مفهومی می‌کند که مثلاً در استعاره «پر و بال»، «آتش» و «طوفان» می‌بینیم؛ ولی کارکرد برخی از این استعاره‌ها بیانگر دیدگاه جدیدی درباره عشق است؛ چنان‌که استعاره «زمرّد» با تأکید بر غیرت عشق و «آهن‌ربا» و «کهربا» با تأکید بر جذب عشق، تفسیر جدیدی از عشق به دست می‌دهد. نوسان این سه گروه در نمودار زیر آشکارتر است:



نمودار ۱: سنجش خرده‌استعاره‌ها از نظر بسامد و کارکرد

از دیدگاهی دیگر اگر کارکردهای هر کلان‌استعاره را در دو گروه منفی و مثبت با نمودار نشان دهیم، می‌بینیم که کارکردهای مثبت عشق نزد مولانا بسیار بیشتر از کارکردهای منفی آن است. همچنین اگر نوع کارکردهای منفی را بررسی کنیم، خواهیم دید که کارکردهای «فناکنندگی» و «سکر و عقل‌زدایی» در سه کلان‌استعاره «نیرو» و «سلطان» و «نور» به ترتیب بیشترین کارکردهای منفی است. این امر نشان می‌دهد که دیدگاه مولانا نسبت به تجربه شهودی عشق بسیار خوشایند و مثبت است؛ ولی فناکردن هستی ظاهری و مستی عاشقانه جزو جدایی‌ناپذیر تجربه شهودی اوست؛ چنان‌که بدون آنها طعم شیرین عشق چشیده نخواهد شد. در این نمودار کارکرد استعاره‌های مربوط به کلان‌استعاره «خوراک» یکسره مثبت است. این امر نیز از سویی بیانگر نقش مهم حوزه خوراک در مفهومی‌سازی جنبه‌های مثبت عشق است و از سویی دیگر نشان‌دهنده ضرورت وجود عشق برای مولانا؛ چنان‌که نبود آن به معنای نبود زندگی خواهد بود:



نمودار ۲: کارکردهای منفی و مثبت عشق در ۴ کلان‌استعاره

۴- نتیجه‌گیری

در باور زبان‌شناسان شناختی، ادراک و شناخت مفاهیم انتزاعی با بهره‌گیری از تجربیات بدن‌مند و تجسم صورت می‌گیرد؛ به همین سبب عشق نیز در جایگاه یک تجربه‌ی شهودی و انتزاعی، برای شناخته‌شدن به حوزه‌های تجسمی و ملموس نیاز دارد. در این میان بهره‌گیری از مواد و هستومندها برای مفهوم‌سازی عشق در غزل مولانا جایگاه ویژه‌ای دارد. در این پژوهش به کمک نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی کارکردهای شناختی حوزه‌ی عشق با توجه به تناظرهای استعاری در استعاره‌های هستومند و ماده‌ی غزل مولانا بررسی شد. نتایج پژوهش بیانگر حضور ۴ کلان‌استعاره «خداوند سلطان است»، «عشق نیروست»، «معرفت خوراک است» و «معرفت نور است»، در دستگاه ذهنی مولانا و سیطره‌ی آنها بر متن است. این امر باعث شده است بسیاری از استعاره‌های هستومند و ماده‌ی مربوط به عشق در جایگاه خرده‌استعاره، در حمایت از این کلان‌استعاره‌ها آفریده شود. همچنین بررسی تناظرهایی که قلمروهای مبدأ هستومند و ماده با قلمرو عشق می‌آفرینند، کارکردهای شناختی و گاهی تناقض‌گونه‌ی عشق را مفهوم‌سازی می‌کند که از آن جمله است: شدت هیجان، مست‌کنندگی، فناکنندگی، محدودکنندگی، غیرتمندی، عقل‌زدایی، شورانگیزی، گرمابخشی، کمال‌بخشی،

اعجاز‌گری، امنیت‌بخشی، روشن‌گری، گسترده‌گری، زندگی‌بخشی، بقادهندگی، قدرت‌مندی، قدرت‌بخشی، تهذیب‌کنندگی، ایجاد کشش، پروازدهندگی، ایجاد انبساط روحی، تسلیم‌کنندگی، غم‌زدایی، انگیزه‌بخشی، وصال‌بخشی، تجلی، ارزشمندی، ضرورت، خوشایندی و شیرینی. قلمروهای منبع در این خرده‌استعاره‌ها بسیار تجربی و در دسترس است و از این نظر توانش تجسم‌بخشی زیادی دارد. ویژگی برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی استعاره‌ها نیز باعث شده است مولانا برای مفهوم‌سازی عشق از هستومندهای گوناگون بهره‌گیرد تا بتواند بر جنبه‌های گوناگون عشق تمرکز کند که این امر خود بیانگر پیچیدگی مفهوم عشق نیز هست؛ نیز با در نظر گرفتن بسامد استعاره‌ها و کارکردهای هریک می‌توان استعاره‌ها را در سه گروه جای داد؛ استعاره‌هایی مانند ملزومات بزم، آتش، شیء باارزش، خورشید، ملزومات دربار، سیلاب، طوفان، شمع و موج که چندکارکردی با بسامد بالاست. این استعاره‌ها به سبب فعال‌شدن مطابقت‌های بین دو حوزه، استعداد ویژه‌ای در مفهوم‌سازی جنبه‌های گوناگون عشق دارد. دسته دیگر استعاره‌های تک‌کارکردی با بسامد بالاست؛ مانند خوراک شیرین، آب، آب حیات، طعام، کیمیا، پر و بال، دارو و ملزومات شکار که تنها بر یک کارکرد شناختی تأکید بسیار دارد. بیشتر استعاره‌های این گروه عشق را به صورت تجربه‌ای شیرین، خوشایند، ضروری، ارزش‌بخش، بقابخش و زندگی‌بخش و البته فناکننده بازمی‌نمایند. گروه سوم نیز استعاره‌های تک‌کارکردی با بسامد کم است؛ در برخی از استعاره‌های این گروه مانند نردبان، ریسمان، سنگ، کلبتین و جارو همان کارکردهای پیشین تکرار می‌شود؛ ولی برخی از استعاره‌های این گروه مانند زمرّد، آهن‌ریا و کهریا مفهوم تازه‌ای از عشق به دست می‌دهد.

از سوی دیگر بررسی کارکردهای مثبت و منفی هر کلان‌استعاره نشان می‌دهد که دیدگاه مولانا نسبت به تجربه شهودی عشق بیشتر خوشایند و مثبت است؛ ولی فناکردن هستی و مستی عاشقانه جزو جدایی‌ناپذیر تجربه عارفانه اوست. مقایسه بسامد کارکردهای منفی‌ای مانند فناکنندگی و سکر و مستی با بسامد کارکردهای مثبتی مثل ارزش‌بخشی، شفابخشی، پروازدهندگی، نیروبخشی و به‌ویژه زندگی‌بخشی و شیرینی، به‌درستی گویای این مسئله است؛ چنان‌که بدون عشق زیستن برای مولانا ممکن نیست.

پی‌نوشت

۱. در بلاغت نیز یکی از دلایل محاکاتی بودن زبان عرفان، نظریه‌ی معقول و محسوس است که برپایه‌ی آن، امور تنها با مثال محسوس فهم‌پذیر خواهد بود (نک. فولادی، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۸۰).
۲. استعاره‌ی مفهومی در جایگاه یک نظریه‌ی دو حوزه‌ای، از نظر کارکرد به برخی از آرایه‌های بیانی و بدیعی مانند تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، نماد و حس‌آمیزی - که در اساس دو حوزه دارد - شبیه است؛ تفاوت آنجاست که استعاره‌ی مفهومی در کلّ زبان با هدف درک چیزی و در ادبیات و کلام ادبی تنها با هدف زیبایی‌آفرینی قائل به چنین حوزه‌هایی است؛ به دیگر سخن، نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی هم شامل موارد بالا می‌شود و هم شامل استعاره‌هایی که در عبارت‌های زبان آشکار می‌شود. شناختیان دسته‌ی اخیر را استعاره‌ی زبانی یا تعبیر استعاره‌ی زبانی می‌نامند (Cameron & Maslen, 2010: 45). تا آنجا که به بحث ما مربوط است مولانا نیز برای توصیف عشق از تشبیه و استعاره و نماد بسیار بهره برده است؛ زیرا نمادها به سبب ریشه‌داشتن در تجربه‌های فیزیکی انسان نقش مهمی در فهم مفاهیم مذهبی و فرهنگی دارد (Lakoff & Johnson, 2003: 40). در این پژوهش نمادهایی که مدلول آنها عشق است، با توجه به بافتِ (text) هر غزل گزینش شده است؛ ولی به سبب آنکه «از استعاره تا رمز سیری از وضوح و روشنی معنی به سوی ابهام و غیب معنی است» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۳۷)، در برخی از غزل‌های مولانا مدلول نمادها بین معشوق، شمس (عاشق) و عشق در نوسان است و باید چنین توجیه کرد که وحدت به وجود آمده بین این سه مدلول در برخی غزل‌ها حاصل لحظه‌های سکر و مستی عارفانه‌ی مولانا است و اساساً در جهان‌بینی عرفانی او تفاوتی بین این سه نیست (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۱۴ و ۲۱۸ و ۲۴۰).
۳. در علم بیان از شخصیت‌بخشی به استعاره‌ی مکتبه‌ی تخیلیه یاد می‌شود (رک. شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۸۴ و علوی‌مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۴). به نظر نگارندگان تفاوت دیدگاه زبان‌شناسان و بلاغیون درباره‌ی این نوع استعاره، به هدف دو علم زبان‌شناسی و بلاغت مربوط است؛ بلاغیون به وجود نوعی زیبایی و خیال‌انگیزی در این استعاره معتقدند و زبان‌شناسان شناختی بر کارکرد شناختی آن تأکید دارند.
۴. مولانا به سبب مشرب سگری خود به استعاره‌های مربوط به بزم شاهانه علاقه بسیار دارد. به همین سبب واژه‌هایی مثل ساقی، شراب، سلطان و موسیقی بارها بر گرد بزم جمع شده است. غزلی با مطلع «من از کجا، پند از کجا؟ باده بگردان ساقیا...» (غزل شماره ۸) شاید مشهورترین غزل در این باره باشد که در یکی از ابیات می‌گوید:

ای جانِ جانِ جانِ جان، ما نامدیم از بهر نان برجه گدارویی مکن در بزم سلطان ساقیا

درباره ارتباط و علاقه‌ی مولانا به موسیقی نیز: رک. زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۷۰، شفیع کدکنی، ۱۳۹۲: ۲۷۲.

۵. البته عقلی که مولانا آن را در تقابل با عشق می‌داند، عقل جزئی و ناقص است، نه عقل کلی معرفت‌یاب و معاندان‌دیش (نک. محمدیان، ۱۳۸۶: ۱۶۴). این دو در جهان‌بینی عرفانی سرچشمه‌هایی جداگانه دارد؛ منشأ عقل جزئی و آخراندیش عالم حس و سرچشمه عقل آخرت‌اندیش عالم درون است؛ بنابراین برعکس عقل جزئی، عقل کلی هرگز مکدر و مسدود نمی‌شود (بشردوست، ۱۳۸۱: ۱۲۴). مولوی در مثنوی نیز با مصراع «عقل کل مغز است و عقل ما چو پوست» (مولوی، ۱۳۸۵: ۱۶۵)، این دو عقل را از هم متمایز کرده است.
۶. استعاره آتش که از نخستین دوره‌های تصوف اسلامی همواره در کلام عارفان حضور داشته است (نک. هاشمی، ۱۳۹۴: ۸۹-۹۲) و کارکرد زندگی‌بخشی آن یادآور تقدس آن نزد باستانیان است (نک. یاحقی، ۱۳۸۹: ۱۷)، در فرهنگ غرب می‌تواند حوزه منبع بسیاری از احساسات دیگری مثل بلندپروازی، عصبانیت، نفرت، میل جنسی، امید و ... نیز باشد (نک. بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۳۷-۱۵۰).
۷. امروزه معلوم شده است که تغییرات فیزیکی از ملزومات رهیافت‌های عرفانی بوده است و موضوع تبدیل اجسام و فلزات نیز مقدمه‌ای برای درک چگونگی تعلق نفس به جسم و تبدیل جسم و روح بوده است (محمدی آسیابادی، ۱۳۸۷: ۲۴۷ و نیز: شیمیل، ۱۳۷۵: ۱۰۹). به قول میرچا الیاده، تغییرات فیزیکی در فرهنگ‌هایی که آن را پذیرفته‌اند، همواره با سستی باطنی یا عرفانی پیوندی تنگاتنگ دارد (الیاده، ۱۳۸۴: ۲۱۳). برای آشنایی با کارکرد کیمیا: نک. شمیسا، ۱۳۸۷: ذیل کیمیا.
۸. برای آشنایی با کارکرد چوگان: نک. شیمیل، ۱۳۷۵: ۲۴۴.
۹. برای آشنایی با کارکرد زمرد: نک. شمیسا، ۱۳۸۷: ذیل زمرد.
۱۰. واژه «جارو» از غزل بحث‌برانگیزی با مطلع «داد جارویی به دستم آن نگار/ گفت کز دریا برانگیزان غبار» انتخاب شده است که بسیاری از شرح‌کنندگان منظور از «جارو» را در مصرع دوم بیت دوم این غزل، «عشق» دانسته‌اند (نک. خلیلی جهانتیغ، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۸، فاطمی، ۱۳۷۹: ۲۳۷-۲۴۰، مولوی، ۱۳۹۳: ۶۰۵-۶۰۶، پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۵۱-۲۵۴).
۱۱. برای آشنایی با کارکرد انگشتر سلیمان: نک. پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۳۵۰-۳۵۲.
۱۲. ارزش‌بخشی به سنگ عاشق؛ به گفته شیمیل یکی از صور دلخواه مولاناست (شیمیل، ۱۳۷۵: ۱۱۰).

منابع

- ۱- قرآن کریم (۱۳۷۴). ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش، چاپ اول.
- ۲- ابوالقاسمی، سیده مریم (۱۳۸۳). اصطلاحات و مفاهیم عرفانی دیوان شمس، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.

- ۳- استاک‌ول، پیتر (۱۳۹۳). *بوطیقای شناختی*، ترجمه‌ی محمدرضا گلشنی، تهران: علمی، چاپ اول.
- ۴- الیاده، میرچا (۱۳۸۴). «اسطوره‌ی کیمیاگری»، ترجمه‌ی جلال ستّاری؛ *اسطوره و رمز در اندیشه‌ی میرچا الیاده*، تهران: مرکز، چاپ دوم، ۲۱۲-۲۴۰.
- ۵- بارسلونا، آنتونیو (۱۳۹۰). *استعاره و مجاز با رویکردی شناختی*، برگردان فرزانه سجودی و لیلا صادقی و تینا امراللهی، تهران: نقش جهان، چاپ اول.
- ۶- بشردوست، مجتبی (۱۳۸۱). *سودای حقیقت* (هستی‌شناسی مولانا در مثنوی معنوی)، تهران: روزگار، چاپ اول.
- ۷- بهنام، مینا (۱۳۸۹). «استعاره‌ی مفهومی نور در دیوان شمس»، *نقد ادبی*، سال ۳، شماره ۱۰، ۹۱-۱۱۴.
- ۸- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۷). *باده‌ی عشق: پژوهشی در معنای باده در شعر عرفانی فارسی*، تهران: کارنامه، چاپ اول.
- ۹- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴). *داستان پیامبران در کلیات شمس*، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۰- ----- (۱۳۸۸). *در سایه‌ی آفتاب*، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۱۱- حسینی، ندا (۱۳۹۳). *بررسی مفهوم شمس در غزلیات مولانا براساس رویکرد شناختی*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، استاد راهنما: مهدی زرقانی و علی ایزانلو، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۲- خلیلی جهانتیغ، مریم (۱۳۸۰). *سیب باغ جان: جستاری در ترفندها و تمهیدات هنری غزل مولانا*، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۱۳- دهباشی، علی (۱۳۸۲). *تحفه‌های آن جهانی* (سیری در زندگی و آثار مولانا جلال‌الدین رومی)، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۱۴- راسخ مهند، محمد (۱۳۹۳). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*، تهران: سمت، چاپ چهارم.
- ۱۵- زرقانی، سید مهدی؛ مهدوی، محمدجواد؛ آباد، مریم (۱۳۹۳). «تطور استعاره‌ی عشق از سنایی تا مولانا»، *ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، سال ۶، شماره ۱۱، ۴۳-۷۹.

- ۱۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). *بَله‌پَله تا ملاقات خدا*، تهران: علمی، چاپ سی‌ام.
- ۱۷- شعاعی، مالک (۱۳۹۱). *بازتاب آیات و احادیث در غزلیات مولوی*، ایلام: دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲). *زبان شعر در نثر صوفیه*، تهران: سخن، چاپ چهارم.
- ۱۹- شمیسا، سیروس (۱۳۹۳). *بیان*، تهران: میترا، چاپ سوم.
- ۲۰- ----- (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات*، ۲ جلد، تهران: میترا.
- ۲۱- شیمیل، آن ماری (۱۳۷۵). *شکوه شمس (سیری در آثار و افکار مولانا جلال‌الدین رومی)*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۲- صدری، نیره (۱۳۸۵). *بررسی استعاره در ادبیات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی.
- ۲۳- صفوی، کورش (۱۳۹۲). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر، چاپ پنجم.
- ۲۴- عبدالکریمی، سپیده (۱۳۹۳). *فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی شناختی*، تهران: علمی، چاپ اول.
- ۲۵- علوی‌مقدم، محمد؛ اشرف‌زاده، رضا (۱۳۹۰). *معانی و بیان*، تهران: سمت، چاپ دهم.
- ۲۶- فاطمی، سید حسین (۱۳۷۹). *تصویرگری در غزلیات شمس*، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲۷- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۲۸- فولادی، علیرضا (۱۳۸۹). *زبان عرفان*، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۲۹- قبادی، حسینعلی؛ عباسی، حجّت (۱۳۸۸). *آیین‌های کیهانی: واکاوی و بازنمایی شبکه‌های نمادپردازی در غزلیات شمس*، تهران: ری‌را، چاپ اول.
- ۳۰- کریمی، طاهره؛ علّامی، ذوالفقار (۱۳۹۲). «استعاره‌های مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسی خوردن»، *نقد ادبی*، سال ۶، شماره ۲۴، ۱۴۳-۱۶۸.
- ۳۱- کوچک‌زاده، علی (۱۳۹۴). *بررسی تطبیقی استعاره در غزلیات حافظ و مولوی از منظر معنی‌شناسی شناختی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، استاد راهنما: محمدرضا احمدخانی، دانشگاه پیام نور تهران.
- ۳۲- محمدی آسیابادی، علی (۱۳۸۷). *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس*، تهران: سخن،

چاپ اول.

۳۳- محمدیان، عباس (۱۳۸۶). *سیمای انسان در مثنوی مولوی*، سبزواری: دانشگاه تربیت معلّم

سبزواری، چاپ اول.

۳۴- مشتاق مهر، رحمان (۱۳۹۲). *فرهنگ‌نامه رمزه‌های غزلیات مولانا*، تهران: خانه کتاب، چاپ دوم.

۳۵- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۳). *غزلیات شمس تبریز*، مقدمه، گزینش و تفسیر: محمدرضا

شفیعی کدکنی، دو جلد، تهران: سخن، چاپ ششم.

۳۶- ----- (۱۳۸۵). *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: هرمس، چاپ

سوم.

۳۷- ----- (۱۳۵۸). *فیه ما فیه*، تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، تهران:

امیرکبیر، چاپ سوم.

۳۸- هاشمی، زهره (۱۳۹۴). *عشق صوفیانه در آینه استعاره: نظام‌های استعاره‌ی عشق در متون*

عرفانی منشور براساس نظریه استعاره شناختی، تهران: علمی، چاپ اول.

۳۹- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۹). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ

معاصر، چاپ سوم.

40- Cameron, Lynne & Maslen, Robert (2010). *Metaphor Analysis: research practice in applied linguistics, social sciences and the humanities*, London: Equinox Publishing Ltd, First Published.

41- Croft, William & Cruse, Alan (2005). *Cognitive Linguistics*, United Kingdom: Cambridge university press, Third printing.

42- Evans, Vyvyan & Melanie Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh University press.

43- Grady, J. E. (2007). *Metaphor*, The oxford hand book off cognitive linguistics, Edited by D. Geeraerts & H. Cuyckerns, Oxford university press, PP 188-213.

44- Lakoff, George (1993). "The Contemporary of metaphor". In *metaphor and thought*. Ed. A. ortony, Second Edit, Cambridge university press, PP 202-251.

45- Lakoff, George & Jahnson, Mark (2003). *Metaphors we live by*, Chicago and London, The University of Chicago press.

46- Kövecses, Zoltán (2010). *Metaphor: A practical introduction*, (2 ed.), Oxford: university oxford press.

